

حقوق بندگان خدا

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



حقوق بندگان خدا

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

خداوند بندگانش را دوست دارد و مایل است که از آنها به احترام و محبت یاد شود و حق و حقوق آنها رعایت شود. در کتاب اقدس آدمی را بنای الهی می‌نامند و به هر نفسی که اقدام به قتل کسی نماید می‌فرمایند آیا بنایی را که خداوند ساخته شما ویران می‌سازید؟ در لوح مبارک خطاب به جناب نصیر قزوینی به نکته بسیار مهمی اشاره دارند که، "هر نفسی را الیوم به مثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مدُن مختلفه و قُرَاء متغایره و هم‌چنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کل آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است. پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می‌شود." (مجموعه الواح، ص 2-181)

بنابراین، وقتی انسان به کسی لطمه وارد آورد، آزرده خاطر سازد، حقی را پایمال سازد، گویی به تمام اهل عالم این لطمه را وارد آورده است. زیرا نصّ قرآن است که، "مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا." (سوره مائده، آیه 32 / مضمون: هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین بکشد مانند این است که همه



ORIGINAL

مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همهٔ مردم را زنده داشته باشد
- ترجمه خرمشاهی)

در واقع حضرت بهاءالله با بیان این که، "چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده می‌شود" می‌فرمایند، "این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و این است سرّ آنچه به مظهر نفس من قبل الهام شده «من أحياء نفساً فكأنما أحياء الناس جميعاً». چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود، لذا می‌فرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید، مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده." (مجموعه الواح، ص 183)

از آن گذشته، انسان معدنی است که صفات و اسماء الهی در آن به ودیعه گذاشته شده و مقصود خداوند ظهور این اسماء و صفات است تا "عالم انسانی از آن منتفع گردد." (لوح مقصود، ص 3) زیرا خداوند مظاهر ظهور خود را مأمور کرده که به بندگانش کمک کنند تا این گوهرهای مکنون در آنها آشکار گردد و هم به خود فرد فایده رساند و هم منافع آن نصیب همگان گردد. جمال قدم می‌فرمایند:

"جمیع انبیاء و اولیاء از نزد حقّ جلّ جلاله مأمور بوده‌اند که اشجار وجود انسانی را از فرات آداب و دانایی سقایه نمایند تا از کلّ ظاهر شود آنچه که در ایشان به نفس ایشان من عندالله ودیعه گذاشته شده." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 72)

لذا، هر آنچه که سبب شود خلاف نقشهٔ الهی حرکتی صورت گیرد، خلاف رضای الهی است و مستوجب مجازاتی در خور. زیرا نزد حق بدترین عمل محزون کردن نفوس است. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن اشدّ است از تخریب بیت‌الله." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولی، ص 16)

حضرت اعلی در این مورد بسیار حسّاس بودند. به نحوی که حتی برای هدایت نفوس، شدت و حدّت را منع می‌فرمایند، "سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدت و سطوت." (بیان فارسی، واحد 2، باب 16) و در واحد هفتم، باب 18، می‌فرمایند، "خداوند عالم از سعهٔ فضل و جود خود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی را محزون نسازد" و در دلائل سبعة می‌فرمایند، "اهل بیان را تربیت نموده که راضی به حزن هیچ نفسی نشوند."

جالب آن است که در همان باب تأکید دارند که، "هیچ طاعتی در بیان اقرب از إدخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده." حضرت اعلی برای محزون کردن افراد جزای

نقدی نیز تعیین کرده‌اند که عبارت از نوزده مثقال طلا و در صورت نداشتن استطاعت نوزده مثقال نقره است. نکتهٔ اساسی که در اینجا مورد تأکید حضرت اعلی است آن که قلب انسان محلّ تجلّی الهی است. فردی که حزنی بر کسی وارد کرده باید از خود آن فرد طلب بخشش نماید: "... به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آن که او را محزون ساخته. زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهورالله هست. اگر حزنی بر او وارد آید مثل آن است که بر حروف حیّ وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجرهٔ حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عزّ و جلّ وارد آمده."

از قضا محزون و مسرور کردن بانوان دارای مکافات و مجازات مضاعف است. زیرا در همان باب می‌فرمایند: "بر اولو الدوائر حکم مضاعف می‌گردد چه در بهجت و چه در حزن."

به موضوع حجّ اشارتی رفته است و ارتباطی با محزون کردن قلب نفوس انسانی مطرح شده است. می‌فرمایند که خداوند "مباهات می‌فرماید به طائفین حول بیت خود در بطون خود و می‌بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل می‌فرماید اگر در سبیل حجّ بعضی با بعضی خوش‌سلوکی کنند. چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی خرج‌های کلیه می‌نمود و از رفیق خود که هم‌منزل او بود به قدر یک فنجان آب از او مضایقه می‌نمود در کشتی به واسطهٔ آن که عزیز بود. چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون میسر نشد که آب بردارند به مدنی [لیمو شیرین] گذرانیده. مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است به خداوند از بیت طین." (بیان فارسی، واحد 4، باب شانزده)

جمال قدم همین حسّاسیت را دربارهٔ محزون کردن قلوب نفوس انسانی داشته‌اند. حکم حضرت اعلی دربارهٔ نهی از محزون کردن را در بند 148 کتاب اقدس تأیید فرموده اما مجازات نقدی را عفو کرده‌اند. لکن در لوح قناع خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی می‌فرمایند، "لوتمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء و تنوح فی العراء نخیراً لک من ان تُحزن من آمن و هدی." (مجموعه الواح، ص 77 / مضمون: اگر پای برهنه راه بروی و بدون تشک بنحسی و در بیابان گریه و زاری کنی از برای تو بهتر از آن است که مؤمنین را محزون سازی.)

آنقدر در این مورد تأکید شده که در لوحی می‌فرمایند، "قسم به اسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت به نفسی وارد آورد به مثابهٔ آن است که به نفس حقّ وارد آورده." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص

جمال قدم در این مورد پیشقدم شده‌اند و خود ایشان عامل بوده‌اند که احدی از ایشان آزرده خاطر نگردد. هیکل مبارک تصریح می‌فرمایند، "کلّ سجایای حق را به چشم خود دیده‌اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبّای الهی از این غلام آزرده باشد." (اقتدارات، ص 217)

تأکیدات حضرت عبدالبهاء در این زمینه بسیار فراوان است. هیکل مبارک می‌فرمایند، "ای حزب‌الله مبدا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن، زیان به طعنه گشایید... زنهار زنهار از این که نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد." (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 71)

در خطاب دیگر چنین مذکور، "زنهار زنهار که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته نمایید و دلی را دردمند کنید و جانی افسرده نمایید و نفسی را پزمرده کنید. ولو دشمن جان باشد و اهل عدوان." (امر و خلق، ج 3، ص 207)

تلافی کردن

یکی از مواردی که معمولاً مورد سؤال واقع می‌شود آن است که اگر با کسی مدارا شد و پاسخ مناسب دریافت نشد، چه باید کرد. این یکی از موارد حسّاس و بسیار مهمّ است. چه که به هر حال، چه در مقام تلافی باشد و چه در ستم نمودن ابتدا به ساکن، هر دو مردود است. در این مقام حضرت بهاء‌الله به بیان مطلب می‌پردازند و چنین هدایت می‌فرمایند، "انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه. آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه به حق راجع است. چه که ناظر به ایمان اوست بالله. در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت نماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر به علوّ عمل خود و جزای آن رسیده و می‌رسد و ضرّ عمل نفس مقابل به خود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید، آن استکبار به حق راجع است. نعوذ بالله من ذلک یا أولى الأبصار." (اقتدارات، ص 216)

از آن گذشته جمال قدم می‌فرمایند اگر کسی ظلمی به شما کرد شما تلافی نکنید و او را به حق واگذارید. زیرا هر گونه تلافی جویی مستلزم صدور ستمی از سوی فرد است، ولو خود را محق بدانند. حتی اگر کسی غیبت نماید، شخص قربانی غیبت اگر همان کند که او کرده است مانند او شده است. (جمال مبارک، سورة الدّم، آثار قلم اعلی، ج 4، ص 61)

یکی از احبای الهی قصد داشت به یکی از مردمان لطمه‌ای وارد آورد. مکتوبی نوشت و برای کاتب وحی فرستاد و قصد خود را در آن ذکر نمود. در جواب او جمال مبارک فرمودند، "و نفسِه الحق اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حق مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادهٔ سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعرّض او نشویم و او را به او واگذاریم." (آثار قلم اعلیٰ، ج 7، ص 153)

بعد، فرمودند، "انشاءالله حق جمیع را تأیید فرماید تا از ارادهٔ خود بگذرند و به ارادهٔ الله ناظر شوند." (همان)

ذکر سوء

جمال قدم می‌فرمایند، "در این سنه که هزار و سیصد و شش است به خطّ مظلوم لوحی نازل و در آن این کلمهٔ علیا از افق اعلیٰ اشراق نموده یا قوم اذکروا العباد بالخیر و لاتذکروهم بالسوء و ما یتکدر به انفسهم. ذکر سوء هم در این سنه نهی شده چه که لسان از برای ذکر حق است حیف است به غیبت بیالاید و یا به کلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است." (گنجینه حدود و احکام، ص 321)

در کلام دیگر از جمال مبین است که می‌فرمایند، "از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایید." (کتاب عهدی)

اقلیم وجدان

حضرت عبدالبهاء اصطلاحی را در مقالهٔ شخصی سیّاح به کار برده‌اند که بسیار اسباب حیرت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید حیطة وجدان متعلق به فرد و خدای او است و احدی حق ندارد در آن وارد شود و یا تعرّض نماید. مثلاً می‌فرمایند، "حال در ایران اعتراض بر عقاید و وجدان ایشان است و این نیز خارج از قوهٔ انسان است که بتواند به تعرّض و اعتراض تبدیل ضمائر و وجدان نماید و یا دخلی در عقاید احدی کند. در کشور وجدان جز پرتو انوار رحمن حکم نتواند و بر سریر قلوب جز قوهٔ نافذهٔ مالک الملوک حاکم نشاید. این است که هر قوه‌ای را معطل و معوق توان نمود جز فکر و اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه و خاطر خویش نتواند و سدّ هواجس و ضمائر خود ننماید." (ص 39-40)

بنابراین، یکی از حقوق انسان‌ها حاکمیت بر وجدان و عقائد خویش است. تعرض به آن تجاوز به حقوق انسانی فرد است. چون "ضمائر و وجدان ... از خصائص دل و جان است" (ص 93) و از جمله وظایف حکومت "آزادگی وجدان و آسودگی دل و جان است." (همان)

در همان اثر جلیل می‌فرمایند، "وجدان انسانی مقدّس و محترم است و آزادگی آن باعث اتّساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق مکنونه عالم امکان است." (ص 98) بدین لحاظ است که تأکید دارند که، "ضمائر و افکار در حیطة احاطه مالک الملوک است نه ملوک و جان و وجدان بین اصبعی تقلیب ربّ قلوب است نه ملوک." (همان)

بنابراین، تعرض بر عقاید و وجدان نیز به نوعی پایمال کردن حقوق فردی انسانی است و احدی را نمی‌سزد که بدان اقلیم قدم گذارد و نفسی را وادار به تغییر عقاید خویش نماید.

حقّ الله، حقّ الناس، حقّ النفس

به طور کلی سه نوع حقّ وجود دارد که باید رعایت شود. نخست حقّ الله است. حقّ الله عبارت از اوامر و احکام الهی است که باید رعایت شود. عمدتاً توبه و انابه و تقاضای عفو و غفران از درگاه الهی مربوط به این مورد است که توصیه می‌شود انسان بدون آن که با کسی نگاه خود را در میان بگذارد، به درگاه الهی توجه کند و با تضرّع و ابتهال و نشان دادن ندامت واقعی، تقاضای عفو کند. حتی مناجات مخصوص هم در این مورد از قلم اعلیٰ عزّ نزول یافته است که در طیّ آن شخص نادم به خداوند عرض می‌کند، "قد عملت ما نهیتنی عنه و ترکت ما أمرتني به. أسألك بسلطان الأسماء أن تكتب لي من قلم الفضل والعطاء ما يُقرّبني إليك و يُطهّرني عن جريراتي التي حالت بيني وبين عفوک و غفرانک." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 120 / مضمون: انجام دادم آنچه را که نهی کردی و ترک کردم آنچه را که امر فرمودی. تو را سوگند دهم به سلطان اسماء که از قلم فضل و عطا آنچه را که سبب نزدیکی من به تو شود و مرا از گناهانم که سدّی بین من و عفو و غفران تو شده مطهّر نماید، از برای من ثبت فرمایی مقدر کنی.)

حقّ النفس نیز حائز اهمیت است. زیرا مقصود از نفس در اینجا جسم خاکی است که به امانت به انسان داده شده که چند صباحی را که در این جهان زندگی می‌کند از آن سود جوید. پس باید در حفظ آن کوشا باشد تا او را به مقصد برساند. حضرت رسول اکرم می‌فرمایند که جسم شما به گردن شما حق دارد این حق را ادا کنید. بنابراین، بیش از حدّ کار کشیدن از آن، بیمار کردنش، خوراکی ناسازگار به آن خوردن، تن‌پروری کردن، کثیف نگه داشتن، آب و هوای آلوده به آن دادن، و هر نوع اذیت و

آزار جسم، در واقع حقوق آن را پایمال کردن است. چه که در بیانی منسوب به حضرت امام رضا آمده است: "مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ". (کسی که مخلوق را شاکر نباشد خالق را شاکر نیست). پس برای سپاسگزاری از جسم باید در حفظ آن کوشا بود.

اما از همه مهم‌تر حقّ النَّاس است. از حضرت علی بن ابیطالب روایت شده است که فرمودند: "جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً عَلَى حُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّياً إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ" «خداوند حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داده و کسی که حقوق بندگانش را رعایت کند حقوق الهی را نیز رعایت خواهد کرد.» (غررالحکم، حدیث 4780)

اگر دو مورد اولی بخشیده شود، مورد سوم بخشیده نمی‌شود. زیرا حقوق بندگان باید تأمین گردد. جمال قدم راجع به مظهر ظهور الهی می‌فرمایند، "انَّهُ لهُوَ الصَّامِتُ الْمُتَكَلِّمُ وَ الْمُسْفِقُ الْمُنْتَقِمُ". (ادعیه حضرت محبوب، طبع طهران، ص 271 / او ساکت است اما سخن می‌گوید؛ دارای شفقت و رحم است، اما انتقام هم می‌گیرد.)

در لوح احمد فارسی، جمال مبارک می‌فرمایند، "اگرچه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات کائنات سبقت گرفته، و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 322)

بنابراین، اگر ظلمی بر بنده‌ای روا شود که آن بنده شاکی به درگاه خدا شود، خداوند احقاق حقوق مظلومین نماید. گاه ما از تأخیر در مجازات ظالمین شاکی می‌شویم، ولی لابد حکمتی دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "مطمئن باش که عدل الهی انتقام از ظالمان گیرد و ستمکاران را به بلای عظیم گرفتار نماید. يُمْهَلُ وَ لَا يُمْهَلُ. مهلت می‌دهد لکن از ظلم و ستم نمی‌گذرد." (ماخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 252)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرماید: «أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ، فَظَلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» «اما ظلمی که بخشوده نمی‌شود ظلمی است که بعضی از بندگان خدا بر بعضی دیگر می‌کنند.» (نهج البلاغه، خطبه 175)

انواع حقّ النَّاس

شاید در نگاه اول به نظر برسد که حق الناس فقط حقوق مادی و مالی مردمان است. البته این حائز اهمیت است که آدمی به اموال دیگران نظر نداشته باشد و به بیان خداوند در قرآن کریم، "یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطلِ الا ان تكون تجارة عن تراضٍ منکم" (سوره نساء، آیه 29 / مضمون: ای اهل ایمان اموال یکدیگر را از راه باطل نخورید، مگر آنکه تجارتی از روی رضایت انجام دهید.)

در این مقام باید به این نکته توجه داشت که حقوق دیگران، اعم از مؤمن و غیرمؤمن، حتی ناقض عهد و میثاق، باید محفوظ بماند و اگر شخصی از مؤمنین را به این افراد دینی بر گردن است، باید ادا شود و در این میان هیچ تفاوتی در حقوق آنها وجود ندارد. حضرت ولی امرالله این نکته را صریحاً بیان فرموده‌اند:

"... انظار یاران ممتحن پر عشق و وفای حضرت عبدالبهاء را به این امر لازم و مهم منعطف نمایم و به این نکته متذکر دارم و آن مواظبت و دقت تام در حفظ حقوق مدنیّه شرعیّه شخصیّه افراد است از هر سلیک و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی. در این مقام امتیاز و ترجیح و تفوق جائز نه. باید در نهایت سعی و دقت من دون تردد و ملاحظه‌ای یاران و برگزیدگان حضرت بهاءالله در محاسبات و معاملات خویش راجع به حقوق اصلیه نوع بشر ادنی امتیازی بین آشنا و بیگانه و مؤمن و مشرک و مقبل و معرض نگذارند. بعد از تحقیق اگر چنانچه مقروضند باید به تمام قوی همت بگذارند تا آنچه بر عهده آنان است تا فلس اخیر پردازند و راحت نجویند تا به تأدیّه آنچه را مکلفند بتماما موفق گردند. حقوق مدنیّه و معاملات ظاهره تعلقی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد در هیأت اجتماعی، چه از موحدین و چه از مشرکین، کل در این مقام یکسانند و حقوق شخصیّه آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدّس و مسلم و هر متردد متمدنی در ساحت آن منتقم قهار مقصر و مسؤل و مردود. بلی، مصاحبت و مرافقت با کفار ملحدین و خائنان پر کین و بی‌وفایان خودبین و رعایت و مهربانی به دشمنان امر الهی ذنبی است جسیم و انحرافی است عظیم از صراط مستقیم الهی، ولی نفس ارتداد و محجوبیت و ترک عقیده حقوق مدنیّه شرعیّه افراد آزاد را به هیچ وجه من الوجود به قدر سم ابره تخفیف و تغییری ندهد والا اهل بهاء بساط پیشینیان را در این قرن مشعشع نورانی دوباره بگسترانند و آتش تعصب و حمیه جاهلیّه را در صدور برافروزند و خود را از مواهب جلیله این یوم موعود محروم سازند و تأییدات الهیه را در این روز فیروز از ظهور و بروز باز دارند. حیف است ذیل تقدیس را به این اوهام و شئون ناشایسته آلوده نمایم." (توقیعات مبارکه، 1922-1926، ص 250)

در خصوص آواره حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورخ 26 شعبان 1345 به محفل روحانی طهران فرمودند، "البته مال او را باید به او رد کنند و همچنین کتب او را به او مسترد دارند و به جمیع اطراف بنویسند که در هر جا کتاب دارد به اطلاع و شهادت و سند نفوس معتبره آن محل کتب او را به او یا وکیل او بسپارند و آنچه را سند و طلب از او دارند مطالبه کنند." (منتخبات توقیعات، طبع 105 بدیع، ص 60-459)

اما موارد دیگری نیز وجود دارد که به اختصار به آن پرداخته می‌شود:

احترام به آبروی مردم هم از موارد حق الناس است یعنی انسان به گونه‌ای رفتار کند که آبروی دیگران از دست و زبان انسان محفوظ بماند، کاری نکنیم که حرمت دیگران شکسته شود و آبروی دیگران نزد مردم پایین بیاید. مگر نه آن که خداوند ستار العیوب است و مایل است که بندگانش هم ستار عیوب دیگران باشند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "نظر به قصور در حق یکدیگر ننمایید. اگر نفسی تقصیری نسبت به دیگری نماید باید دیده خطاپوش باشد و قصور مقصر را در حق خویش به دامن عفو ستر نماید و در مقابل آن قصور نهایت محبت و مهربانی مجری دارد تا مقصر نجل و شرمسار نشود." (مائده آسمانی، ج 2، ص 98)

حتی در مواردی که از کسی قدرت استقامت در مواجهه با بلا یا سلب می‌شود و به عمل یا گفتاری غیرمرضیه مبادرت می‌کند، هدایت جمال مبارک آن است که سبب نجالت و شرمساری او نشویم. طلعت ابری می‌فرماید، "اولیائی که در باسا و ضراء مشاهده می‌شوند باسی بر آن نفوس نه. چگونه است حال مرغی که عقاب بیند و حال غنمی که از اطراف ذئاب مشاهده کند. کمال مرحمت را باید درباره آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر خلافی و کلمه نالایقی از ایشان ظاهر شود باید به صبر جمیل تمسک جست و به ستر اکبر، که از نتایج اسم ستار الهی است، تشبث نمود. چه، اگر ترک اولی از بعضی ذکر شود، سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی الله محبوب نه." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 160)

در این مقام می‌توان به موارد دیگری از قبیل غیبت کردن، نسبت دروغین به کسی دادن، افترا بستن نیز اشاره کرد. شاید مناسب موضوع باشد که به افشاء اسرار دیگران نیز اشارتی بشود. زیرا بسا از نفوس که در زمان رفاقت و دوستی و محبت محرم اسرار یکدیگر می‌شوند و چون تکدر خاطری پیش آید، تمامی دلگیری خود را در افشاء اسراری آشکار می‌کنند که زمانی به صرف اعتماد برای آنها بیان شده

است. نخر فروختن و تحقیر کردن یا با نظر تخفیف به دیگری نگریستن که موجب تکدر خاطر شود نیز از جمله موارد تضييع حقوق ديگران است.

از موارد ديگر حق الناس احترام به حق بهره‌مندی مردم است، يعنی به گونه‌ای رفتار کنیم که همه انسان‌ها به آن حقوق مشترکشان برسند و رفتار ما به گونه‌ای نباشد که خدایي نکرده بعضی از انسان‌ها از حقوق خودشان باز بمانند يعنی مانع ايجاد کنیم برای آنها در رسیدن به حقشان. هر گونه اعمال نفوذ، سوء استفاده از قدرت، برای محروم کردن افراد از رسیدن به خواسته‌های مشروعشان در زمره پایمال کردن حقوق آنها است. در این مقام حکایتی از حضرت عبدالهاء نقل می‌شود که بسیار آموزنده است. جناب دکتر یونس خان افروخته این حکایت را چنین بیان می‌کنند که حضرت عبدالهاء:

"... خاطر نشان یاران می‌فرمودند که یکی از وظائف حتمیه احبای الهی این است بکوشند راه رخنه و نفوذ ناقضین را در بین جامعه مسدود نمایند... یک روز صبح که در بیرونی مبارک این قبیل بیانات می‌فرمودند و غیر از این عبد دو نفر دیگر فقط مشرف و متوجه بیانات نسبت به این عبد بود، مطلبی به خاطر آمد که در مقام تصدیق قول مبارک خواستم ضمناً اظهار خدمت‌گزاری خود و چند نفر دیگر را در این موضوع به عرض برسانم. عرض کردم، «در طهران به تازگی مدرسه تأسیس شده بود و حبُّ الله، پسر پیر گفتار، را به معلّمی آن مدرسه نامزد نموده بودند. همین که این خبر رسید آقایان ایادی و دو نفر دیگر با این عبد محفلی تشکیل داده شور و مشورت کردیم که به وسائل ممکنه ممانعت از پذیرفته شدن حبُّ الله در این مدرسه بنمائیم. آخر الامر قرار بر این شد که فلان کس (اسمش را متعمداً کتمان می‌کنم) مؤسسین مدرسه را ملاقات نموده نگذارند حبُّ الله را به این سمت پذیرند...»

هنوز عرض بنده تمام نشده بود، در موقعی که منتظر اظهار عنایت بودم که چنین خدمتی را انجام داده‌ایم، یک مرتبه فرمودند، «چطور؟ چطور نشستید مشورت کردید که یک نفر ناقض را از نان خوردن بیندازید؟ این طریقه خدمت به امر نیست. در امور معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد. احبّاء باید آیت رحمت الهی باشند، مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری بیارند؛ ناظر به استعداد و قابلیت نباشند...» خلاصه، مدتی از این قبیل فرمایشات فرمودند به طوری که بنده از کردار و گفتار خود شرمند شدم؛ سر به زیر افکندم. به عنوان حسن خدمت فضولی کردم و یک بار من بور شدم." (خاطرات نه ساله عگا، ص 49-247)

احقاق حق در این عالم

بسیاری معتقدند که دنیا دار مکافات است و حقوقی که پایمال می‌شود به نوعی در همین عالم تأمین می‌گردد. ولی آیا این تأمین حقوق پایمال شده در این جهان رافع مسئولیت از شخص ظالم هست یا نیست، بستگی به اراده الهی دارد. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "میزان عدالت الهی دائر و برقرار است. اگر حکومت اقتدار مجازات نداشته باشد، مقتدر حقیقی دمار از روزگار ظالمین در آورده احقاق حقّ مظلومان را از ظالمان خواهد فرمود." (توقیعات مبارکه 1922-1948، ص 11)

در این باب مثال‌هایی در کتب مختلفه ذکر شده است که بیشتر جنبه داستانی دارد و شنیدنش خالی از لطف نیست. البته گویندگان این داستان‌ها عمدتاً قصد داشته‌اند به نوعی به ستمگران هشدار دهند که روزی باید مکافات عمل خویش ببینند.

انوشیروان، پادشاه ساسانی، به عدل و داد شهرت دارد به نحوی که حضرت رسول اکرم هم به عدالت او شهادت داده. نصرالله منشی در مقدمه کلیل و دمنه نوشته است:

"محاسن این کتاب را نهایت نیست، و کدام فضیلت ازین فراتر که از امت به امت و ملت به ملت رسید و مردود نگشت؟ و چون پادشاهی به کسری نوشروان خفف الله عنه رسید - که صیت عدل و رأفت او بر وجه روزگار باقی است و ذکر یاس و سیاست او در صدور تواریخ مثبت، تا بدان حد که سلاطین اسلام را در نیکوکاری بدو تشبیه کنند، و کدام سعادت ازین بزرگتر که پیغامبر او را این شرف ارزانی داشته است که *وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ*؟- انوشیروان مثال داد تا آن را به حیلتها از دیار هند به مملکت پارس آوردند و به زبان پهلوی ترجمه کرد. و بنای کارهای ملک خویش بر مقتضی آن نهاد و اشارات و مواعظ آن را فهرست مصالح دین و دنیا و نمودار سیاست خواص و عوام شناخت، و آن را در خزاین خویش موهبتی عزیز و ذخیرتی نفیس شمرد، و تا آخر ایام یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود بر این قرار بماند."

حال، حکایتی از این انوشیروان نقل کنند که شنیدنی است. خواجهی کرمانی در روضه الانوار نوشته است:

"آورده‌اند که پادشاهی از عالمی سؤال کرد که سبب عدل نوشیروان چه بود؟ گفت: انوشیروان گفته است که *مرا يك نظر عبرت بیدار کرد. روزی در اوایل جوانی به شکار رفته بودم و بر هر طرف سواران می‌تاختند. ناگاه پیاده‌ای سنگی بینداخت و پای سگی بشکست و گامی چند برفت. اسبی لگدی بر آن پیاده زد و پایش بشکست. پاره‌ای راه براندم، ناگاه پای آن اسب به سوراخی فرو شد و بشکست.*

من به خود باز آمدم و گفتم: «دیدی که چه کردند و چه دیدند؟ هر که آن کند که نباید، آن بیند که نخواهد.»

داستانی از حضرت موسی نقل کنند که در بحارالانوار، ج 64، ص 117 درج شده است:

"روزی حضرت موسی علیه السلام از محلی عبور می کرد رسید بر سر چشمه‌ای در کنار کوه. با آب آن چشمه وضو گرفت. بالای کوه رفت تا نماز بخواند. در این موقع اسب سواری به آنجا رسید. برای آشامیدن آب از اسب فرود آمد. در موقع رفتن کیسه پول خود را فراموش نموده رفت. بعد از او چوپانی رسید کیسه را مشاهده کرده برداشت.

بعد از چوپان پیرمردی بر سر چشمه آمد، آثار فقر و تنگدستی از ظاهرش آشکار بود دسته هیزی بر روی سر داشت. هیزم را یک طرف نهاده برای استراحت کنار چشمه خوابید. چیزی نگذشت که اسب سوار برگشت. اطراف چشمه را برای پیدا کردن کیسه جستجو نمود. ولی پیدا نکرد. به پیرمرد مراجعه نمود او هم اظهار بی‌اطلاعی نمود. بین آن دو سخنانی شد که منجر به زد و خورد گردید. بالاخره اسب سوار آنقدر هیزم کش را زد که جان داد.

حضرت موسی در عجب ماند و از خداوند علت این قضایا را جویا شد. در جواب او خطاب رسید موسی همین پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود. بین این دو قصاص انجام گردید. در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول همان کیسه مقروض بود. از این رو به حق خود رسید من از روی عدل و دادگری حکومت می‌کنم."

جمال قدم می‌فرمایند، "بسا می‌شود که احقاق حق در همین عالم شده باشد و تو آگاه نباشی. چنانچه گاه می‌شود که زخارف و اموال قیص قضایا و بلا می‌شود و بلا و قضا به صورت مال جلوه می‌نماید. چنانچه تلف اموال گاه می‌شود که سبب و علت رفع بلا می‌گردد و در این مقام فرق نمی‌کند که این تلف اموال به اسباب سماوی باشد و یا آن که نفسی ظلم کند و بعداً آن اخذ نماید. پس چنین مالی هر که غصب کند و اخذ نماید قضا و بلا را از تو رفع نموده و بر خود وارد آورده. آیا احقاق حقی بهتر از این متصور است. لا وَرَبِّ الْعَالَمِينَ." (مائده آسمانی، ج 7، ص 123)

نحوه احقاق حق در عالم بعد

درک نحوه احقاق حق در عالم بعد بسیار دشوار است. جمال قدم در جواب شخصی که این سؤال را مطرح کرده می‌فرمایند، "از امری سؤال نمودی که به غایت صعب و مستصعب است. چه که فهم این

مقام موقوف به فهم و ادراک ایام بعد موت و عرفان یوم‌القیام است و ادراک این دو مقام قلب فارغ می‌خواهد و گوش طاهر لازم. هرگوشی لایق اصغاء این سروش نه... (مائده آسمانی، ج 7، ص 120)

ابتدا جمال مبارک این نکته را مطرح می‌فرماید که احقاق حق در هر عالمی متناسب با مقتضیات آن عالم است. زیرا "آنچه در این عالم ناسوت و عالم حدود به هر اسم و رسم و به هر صورت و وصف دیده و شنیده در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم با آن عالم دارد و به اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر جلوه می‌نماید و رخساره می‌گشاید." (همان)

این وضعیت در عالم رؤیا و این عالم هم صادق است. انسان در رؤیا اموری را مشاهده می‌کند که در این عالم به صورت دیگر تعبیر می‌شود. مثلاً حضرت یوسف در خواب دید که خورشید و ماه و یازده ستاره به او تعظیم می‌کنند. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید، "آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر به صورت شمس و قمر دیده می‌شود و برادر به صورت کوكب به نظر می‌آید." (همان، ص 122)

اما در این شکی نیست که هر عملی مکافاتی دارد. حضرت رسول فرموده‌اند، "الناس مجزیون بأعمالهم إن خیراً نفیراً وإن شراً فشر." (مضمون: مردمان به اعمالشان جزا داده می‌شوند؛ جزای خوبی خوبی و جزای بدی بدی است / مائده آسمانی، ج 7، ص 121) در قرآن کریم تأکید شده است که، "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا" (سوره بقره، آیه 46 / مضمون: کسی که عمل خوبی انجام دهد پس برای خود او خوب است و کسی که عمل بدی انجام دهد پس برای خود او بد است.) و در مقام دیگر می‌فرماید، "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ" (سوره زلزله، آیات 7-8 / مضمون: کسی که یک مثقال کار خوب انجام دهد نتیجه‌اش را می‌بیند و کسی یک ذره کار بد انجام دهد نتیجه‌اش را ببیند.)

بنابراین، شکی نیست که نتیجه عمل در عالم بعد ظاهر خواهد شد. جمال قدم مثال می‌زنند:

"هر گاه نفسی در فصل ربیع حبه و هسته از نفسی غصب نماید و در بستان خود بذرافشانی کند تا آن که سبز و خرم شود و بالاخره در فصل صیف به مقام ثمر و یا شجر برسد و بعد سلطان عادل اراده فرماید که در این فصل که صیف گفته شد اخذ حق مظلوم نماید، چه نحو معمول می‌دارد. آیا در عوض حبه و یا هسته اخذ می‌کند و تسلیم می‌دهد؟ البته خواهی گفت شجر را و حال آن که این صورت غیر آن صورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم و وصفی است که در فصل ربیع داشت.

بلکه آن حبه و هسته در فصل صیف به زعم تو وجود ندارد و بر فرض وجود اگر به عین ادا شود برای صاحب ثمری نمی‌دهد و نتیجه ندارد. چه که فصل ربیع که هنگام بذرافشانی بود منقضی شد و حبه و هسته آلت معطله خواهد بود." (همان، ص 123)

مثال دیگری که جمال مبارک می‌زنند مربوط به دو فرد مسیحی است که یکی از دیگری مقداری شراب و گوشت خوک غصب کرده باشد و بعد هر دو مسلمان شده باشند و موضوع به قاضی عادل راجع شود و او بخواهد احقاق حقّ مظلوم نماید. اگر فرد غاصب بخواهد عین مال را ادا کند، برای فرد زیان دیده سودی ندارد چه که هر دو در شرع اسلام حرام است. جمال قدم در ادامه می‌فرمایند، "باید از آنچه در شرع اسلام حلال است عوض بدهد و یا آن که ... قیمت او را مطابق آنچه در نزد مستحلّین او مقرر و معین است بدهد." (همان، ص 125)

حال، با توجه به امثله فوق می‌توان دریافت که فردی که در این عالم سبب زیان فرد دیگر شده یا حرمت او را هتک کرده یا سبب بی‌آبرویی او شده یا مانع از رسیدن او به نحوی مشروع به خواسته‌هایش گشته است چگونه باید در عالم بعد پاسخگو باشد.

تنها متاعی که با خود داریم و به آن عالم می‌بریم حسنات است. حال اگر فردی که کوله‌بارش مملو از حسنات است ولی ظلمی نسبت به کسی مرتکب شده، اعم از مادی یا معنوی، چگونه قادر به جبران آن در عالم بعد خواهد بود. چاره‌ای نیست جز آن که بگوییم خداوند عادل باید بخشی از حسنات آن فرد ظالم را به فرد مظلوم اختصاص دهد و سرّ "إِنَّ الْحَقَّ يَبْدُلُ النَّوْرَ بِالظُّلْمَةِ وَيَبْدُلُ الظُّلْمَةَ بِالنُّورِ" و "الْحَقُّ يَبْدُلُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ وَ يَبْدُلُ الْحَسَنَاتِ بِالسَّيِّئَاتِ" (مائدة آسمانی، ج 2، ص 23) آشکار شود.

خداوند مشفق و غفور است. اما در مواردی که رضایت مظلوم تأمین نشود، عدالت او ایجاب می‌کند که ترتیبی اتخاذ فرماید که احقاق حقّ مظلوم شود و آن در عالم بعد تنها به همین صورت میسر است. و الا آنچه که در این عالم از غیبت و افترا و دروغ و افشاء اسرار و اتلاف اموال و ایجاد مانع بر سر راه افراد جهت وصول به مقصود مشروع و غیره مرتکب شود، در عالم بعد محلی از اعراب نخواهد داشت و قابل جبران نخواهد بود مگر از جنس همان عالم تأمین گردد.

تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند آن است که اگر فرد ظالم را متاعی در خور نباشد چه باید کرد. در این صورت نفسِ مظلومیت فرد مظلوم کفایت نماید که خداوند او را مورد عنایت خود قرار دهد و طبق

آیة قرآن، "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا." (سورة فرقان، آية 70 / مضمون:
خداوند سیئات آنها را بدل به حسنات فرماید و خداوند غفور و رحیم است.)